یادداشت

کتاب می‌خرم فرق نمی‌کند چه کتابی

شقایق قندهاری

در میان جماعتی که هر سال به نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران سفر می‌کنند، و البته به لحاظ آمار و ارقام محاسباتی و ریاضی هم شمارشان اصلاً کم نیست، عده ای را می‌توان دید که با سبد پیک‌نیک خود به این مکان می‌آیند. آنها به قول خودشان «خرید سالانه کتاب» خود را هر سال در نمایشگاه کتاب انجام می‌دهند، درست مثل کسانی که روغن و برنج، . . . و این جور چیزها را سالی یک بار می‌خرند تا خیال خود را راحت کنند. و من البته هیچ وقت نفهمیدم و به گمانم هرگز هم متوجه نخواهم شد که چه طور می‌توان کتاب را به طور «سالیانه» خرید و در طول سال بی‌اعتنا از جلوی کتابفروشان گذشت و حتی نیم‌نگاهی به پشت ویترین آنها نینداخته و هرگز پیگیر اخبار و اطلاعات آخرین آثار منتشر شده نبود؟!

اگر هم به هر دلیل موفق شوی با یکی از همین افراد صحبت کنی، با اعتماد به نفس و افتخار به تو می‌گوید که آمده نمایشگاه تا کتاب‌های مورد نیازش را تهیه کند و در طول سال و تا البته زمان رسیدن نمایشگاه کتاب بعدی با همین کتاب‌ها مشغول خواهد بود و به طور ضمنی و تلویحی هم خاطرنشان می‌کند که خیلی لطف کرده که این همه راه را تا نمایشگاه آمده و کلی هزینه و وقتش را صرف خرید کتاب‌هایی کرده است و بنابراین بدون شک اهل مطالعه است و فرهنگ و کتاب و . . . !

این شاید فی‌نفسه و به خودی خود قابل تحمل باشد، گرچه هرگز قابل درک و تحلیل نیست. اما آنچه این قضیه را بس اسفناک و ناگوار می‌کند، مجموعه عنوان کتاب‌هایی است که در کنار هم در کیسه‌های کتاب در دست دارد! وقتی چشمت به حتی سه، چهار جلد از این کتاب‌ها می‌افتد، بهت‌زده می‌مانی که خب درست است که او از ناشران مختلف خرید کرده است، اما خب این کتاب‌ها به لحاظ موضوع، عنوان، طبقه و حتی سطح دانش و زبان هیچ‌گونه ربطی به هم ندارند و در نهایت این شخص چه طور می‌تواند خودش «یک نفری» خواننده تمامی این آثار باشد؟! کافی است به طریقی جسارت به خرج بدهی و خیلی محترمانه بپرسی این کتاب‌ها را برای چندتن از دوستانش خریده تا به تو نگاهی عاقل اندر سفیه بیندازد و به تو حالی کند که قرار است خودش «تک و تنها» همه آنها را یکی پس از دیگری بخواند.

با این حال بعید است کسی بتواند به طور دقیق و عینی ملاک و معیارهای این اشخاص را برای انتخاب همین چند اثر بی‌ربط به هم کشف کند. اما اگر چند دسته از آنها را زیر نظر بگیری، چون اغلب به طور گروهی و چندنفری با هم به خرید می‌آیند، جهت پز و اظهار فرهنگ و ارادت به کتاب و . . . ، می‌فهمی که چون به هر حال با سبد پیک‌نیک خود راهی این مکان پرکتاب شده‌اند، بارشان از پیش سنگین است و نمی‌توانند طبیعتاً به سالن‌های زیادی سر بزنند. در واقع بسته به اینکه از کدام در نمایشگاه وارد این فضا بشوند و از سالن و غرفه کدامیک از ناشران خوش شانس «یا شاید هم به اصطلاح خوش‌روزی» سر در بیاورند، تعدادی از راهروهای پیچ در پیچ و بی‌قاعده را به طور تفننی و سر فرصت می‌گردند و بعد در همین فاصله هم خب خریدشان را انجام می‌دهند. قیمت کتاب اما از هر چیز دیگری بی‌شک مهم‌تر است، یعنی هر چه کتاب ارزان‌تر بهتر! و چه بسا آنها پیش از اینکه خود کتاب را از لحاظ عنوان، موضوع و محتوا ببینند، با دیدن قیمت ارزانش شیفته و شیدای آن شوند و با نیم نظری به چند صفحه‌اش در جا آن را بخرند و کلی کیف کنند! اگر طرح جلد هم خیلی چند رنگ و پر رنگ باشد و عنوان عاشقانه خوشگلی داشته باشد هم که خب چه بهتر! به هر حال آنها باید پیش از آنکه گرسنگی و تشنگی خسته‌شان کند و کلافه، در همان دو سه ساعت محدود خریدشان را انجام بدهند و بعد سر فرصت و با اشتیاقی بی‌وصف سبد پیک‌نیک خانواده را جهت صرف ناهار و چای و بقیه مخلفات بگشایند!

اگر خیلی سمج باشی و به صراحت بپرسی بر چه اساسی این کتاب‌ها را خریده‌ای، اصلاً اسمشان را شنیده بودی، آنها را می‌شناختی و به دنبال همین عنوان‌ها بودی، چپ‌چپ نگاهت می‌کنند؛ طوری که به عقل سلیم خودت حتماً شک می‌کنی و با همان اعتماد به نفس فوق‌العاده شگفت‌انگیز توی چشم‌هایت زل می‌زنند و می‌گویند: «این دیگه چه جور سئوالی است، اصلاً واسه چی این قدر سخت می‌گیری، خب کتاب است دیگه. . . تو هم دلت خوشه!»

که این اما البته یک روی سکه است؛ و با دیدی منصفانه می‌توان ریشه این معضل را در جای دیگری پیدا کرد. همین جماعت که حقیقتاً هم شمار بالایی از جمعیت کل کشور و حتی قشر با سواد جامعه‌مان را تشکیل می‌دهند، تا حد زیادی و به دلایل گوناگونی نه کتاب‌شناس‌اند و نه چندان فرصتی دارند جهت شناسایی و تشخیص ناشران مفید، نویسندگان خوب یا حتی مترجمان و . . . و تا زمانی که اطلاع‌رسانی جدی و برنامه‌ریزی شده‌ای در طول سال صورت نگیرد، آنها نمی‌توانند ناشر بازاری را از ناشر فرهنگ جدی و اهل دغدغه جدی و نویسنده و مترجم بازاری و سری‌دوز را از نویسنده و مترجم صاحب‌اندیشه و سبک جدا کنند. و همین می‌شود که آنها ناخواسته و ندانسته همین اندک وقت و هزینه‌ای را که می‌خواهند به زعم خود صرف خرید «کتاب» کنند، خیلی وقت‌ها تا حد زیادی هدر می‌دهند و به خاطر تشخیص نادرست و نابجا به مطالعه کتاب‌هایی سطحی و بازاری می‌پردازند و همچنان سطح دانش، ذائقه و بینش خود را پایین نگه می‌دارند و این وضع الی‌الابد ادامه پیدا می‌کند تا شاید روزی متولی دلسوزی پیدا بشود جهت اطلاع‌رسانی جامع و کامل به عموم مردم جامعه و از طریق بروشور، کاتالوگ و حضور افرادی علاقه‌مند به کتاب دست این قشر را بگیرد و راهنمایی‌شان کند تا حتی اگر می‌خواهند کتابی بخرند به ظاهر سطحی، محض سرگرمی و پر کردن وقت، باز هم بهترین‌ها را در اختیار بگیرند و ضرر و زیان‌شان از هر حیث در نهایت کمتر شود.

عیش مدام

جنگل واژگون
جی. دی. سلینجر
ترجمه: بابک تبرایی و سحر ساعی
نشر نیلا
چاپ اول-۱۳۸۵
تعداد: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۲۰۰ تومان

لیلا نصیری‌ها: جالب است، نویسنده‌ای روی این کره خاکی هست- ناگفته نماند، نویسنده‌ای بسیار معروف- که تعداد آثارش به تعداد انگشت‌های دو دست هم نمی‌رسد، اما اگر بخواهی بگویی کدام اثرش شاهکارش محسوب می‌شود، باید کلی با خودت کلنجار بروی و چون نمی‌توانی آخر سر با رضایت خاطر به همان تعداد انگشت‌های دو دست همه را شاهکار به حساب می‌آوری. آقای نویسنده ما بدجوری نویسنده است. اوایل که ناطور (ناتور) دشت را خواندیم، فکر کردیم خب، حتماً این رمان شاهکارش است. اما بعد دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل وهشتم (با عنوان اصلی «نه داستان») و ترجمه خواندنی احمد گلشیری) آمد، بعد «فرنی و زویی» و بعد «تیرهای سقف را بالا بگذارید نجاران» به ضمیمه داستان «سیمور؛ پیشگفتار» (هر دو با ترجمه امید نیک‌فرجام) و بعد فکر کردیم آقای نویسنده هرچه در چنته داشته بالاخره در این داستان‌ها رو کرده. اما ماجرا به اینجا ختم نشد؛ «جنگل واژگون» داستان بلند تازه ترجمه شده‌ای است از این نویسنده که دو مترجم جوان- بابک تبرایی و سحر ساعی- به فارسی ترجمه کرده‌اند. داستان را بخوانید تا ببینید استاد هنوز معجزاتی در آستین دارند. با این ترجمه، یک شاهکار دیگر به مجموعه آثار جی. دی. سلینجر به زبان فارسی اضافه شد. عنوان زیبای اثر از شعری آمده سروده یکی از شخصیت‌های اصلی داستان: «نه سرزمین هرز، که بزرگ جنگلی واژگون/ شاخ و برگ‌هایش همه در زیر زمین.» شاید بشود گفت همه معنای داستان در همین دو سطر شعر خلاصه شده باشد.

به سلینجر نسبت‌های مختلفی- هم به خودش و هم به آثارش- روا داشته‌اند، اما آنچه مسلم است این است که او بلد است داستان تعریف کند و خوب هم از عهده‌اش برمی‌آید. داستان پر است از جزئیات ظریفی که قرار است به داستان رنگ و بو و طعم بدهد، چاشنی‌هایی که سلینجر به شخصیت‌هایش می‌زند شاید به شدت با شخصیت عبوس و گوشه‌گیر آقای نویسنده ما در تعارض باشد. می‌توان داستان‌های سلینجر را به دو دسته تقسیم کرد: داستان‌های گرم و سرد. (صفت گرم را در مورد داستان‌های سلینجر دوستی به کار برد که خیلی به دلم نشست.) در واقع، همین چاشنی‌های شخصیتی و موقعیتی است که فضای داستان‌های او را گرم و سرد می‌کند. مثال گرمای داستان‌های او را می‌توان در «فرنی و زویی»، «سیمور؛ پیشگفتار»، بعضی داستان‌های «دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم» و در همین داستان «جنگل واژگون» سراغ گرفت و سرمایش را در رمانش یعنی «ناطور دشت» که سردی‌هایش آدم را یاد خودخوری‌های ویرجینیا وولف و سیلویا پلات می‌اندازد. نمی‌شود بین این دو یکی را انتخاب کرد؛ سلینجر در مقام یک داستان‌نویس از پس نوشتن هر دو فضا برآمده. داستان‌هایش جوری است که چه بخواهی، چه نخواهی هزار جور راه لذت بردن از زندگی را نشانت می‌دهد. نمونه‌هایش هم فراوان است، مجال پرداختن به گرمای همه داستان‌های آقای نویسنده در این یادداشت ممکن نیست، اما می‌شود از همین جنگل واژگون نمونه‌هایی را نقل کرد. راوی می‌خواهد کورین (قهرمان داستان) را از این آگاه کند که مردی که کورین دوستش دارد چندان زوج مناسبی نیست، بنابراین به خاطره‌ای اشاره می‌کند که طی آن باعث شده بود کلاه از سر کورین بیفتد: «یه چیزی توی دست بالا بردنت برای صاف کردن کلاهه بود و بعدش اون جوری که چهره‌ات تو آینه بالای عکس رانـنده دیـده مـی شـد- نمی‌دونم چی بود. یه جور خاصی به نظر می‌رسیدی. تو عالی‌ترین کلاه صاف‌کنی هستی که تا حالا وجود داشته.»

و بعد که در ادامه می‌گوید: «. . . یه چیزی هس. معلومه که یه چیزی هس. دارم سعی می‌کنم بهت بگم فورد هیچ وقت متوجه این نشده که تو عالی‌ترین کلاه‌صاف‌کن عالمی. منظورم اینه که آدم نمی‌تونه به اون نوع شعری برسه که فورد بهش رسیده [مردی که کورین عاشقش شده شاعر است.] مگر اینکه توانایی عادی مردا برای تشخیص دادن یک کلاه‌صاف‌کن عالی رو از دست بده.» داستان پر است از این ریزبینی‌ها در مورد آدم‌ها: بچه کوچیک‌ها، آدم بزرگ‌ها، جوان‌ها و پیرها؛ یعنی همان ظرایفی که داستان را داستان می‌کند. مثل شروع قصه که کورین هنوز بچه است و دارد یادداشت‌های روزانه‌اش را در دفترش می‌نویسد: «هدیه دوروتی وود یک آلبوم امضا است ولی آن را سه هفته پیش به من داده.» و حالا این دو سه جمله طلایی بعد: «اولش نوشته در زنجیر طلایی دوستی‌ات مرا هم حلقه‌ای بدان. تقریباً گریه‌ام گرفت.» یا جایی پایین‌تر که به علاقه کودکانه‌اش به پسری هم سن و سال خودش اشاره می‌کند: «هرکسی که این دفتر یادداشت‌های روزانه را باز کند و این صفحه را بخواند، ظرف ۲۴ ساعت می‌میرد.» این روانشناسی فقط از عهده آدمی برمی‌آید که ماده اولیه داستان [آدم‌ها] را بشناسد و بلد باشد آن را روایت کند. داستان را بخوانید و لذت ببرید.

واقعیت را نمی‌بینند، حس می‌کنند

به گزارش اداره هواشناسی: فردا این خورشید لعنتی. . .
مهدی یزدانی خرم
ناشر: انتشارات ققنوس
چاپ اول: ۱۳۸۴
تعداد: ۱۶۵۰ نسخه
قیمت: ۱۷۰۰ تومان

چگونه واقعیت را به داستان تبدیل کنیم؟
سئوال ساده‌تری بپرس.

شیمس هینی، چراغ برق

محسن آزرم: بله، به همین پیچیدگی است. به همین صراحت. هیچ دستورالعملی برای «داستان» کردن «واقعیت» وجود ندارد، همه آن چیزهایی که نویسنده‌ها گفته‌اند، یا در کتاب‌ها و کارگاه‌های داستان‌نویسی از قول آنها گفته می‌شود، برمی‌گردد به «تجربه» آنها به نتیجه‌ای که از راهپیمایی‌های عظیم در سرزمین پهناور داستان نصیب‌شان شده است. به اینکه فهمیده‌اند «چیز»ی در داستان هست به نام «روایت» که ارزشش از هر چیز دیگری بیش‌تر است. آن نقل‌قول‌هایی که از نویسنده‌ها به چاپ می‌رسد، هر چند سر و شکلی دستورالعمل‌وار دارد (این طور بنویسید، این طور ننویسید)، اما مخاطب را دقیقاً به همان جایی می‌رساند که در جمله اول نوشته‌ایم. خب، از این مقدمه می‌خواهیم برسیم به اینجا که هر داستانی، دنیای خودش را بنا می‌کند، واقعیت را طوری می‌سازد که داستانش اقتضا می‌کند و اگر این کار را به دقت انجام دهد، نتیجه، داستانی خواهد بود که می‌شود آن را خواند و لذت برد.

به گزارش اداره هواشناسی: فردا این خورشید لعنتی. . . ، در ظاهر رمان عجیب و غریبی است. اگر آن را به دست بگیرید و همین طور پشت هم ورق بزنید، بعید نیست فکر کنید با یکی از مغشوش‌ترین داستان‌ها روبه‌رو شده‌اید. چرا؟ به این دلیل ساده که نویسنده علاقه‌ای به یک روایت به‌خصوص (یک روایت معمول) نداشته و تصمیم گرفته با کنار هم نشاندن این روایت‌ها و گاهی به هم ریختن‌شان، داستانش را بنا کند. داستانی که به یک معنا، شخصیت اصلی ندارد و حتی «آقای معصومی» را هم که حضورش پررنگ‌تر از دیگران است، نمی‌توان آدم اصلی داستان نامید. این داستانی نیست که شخصیت‌ها نقش اصلی‌اش را بازی کنند. در این داستان، چیزی که بیش از همه اهمیت دارد، ذهن‌های سرگردانی هستند که هر لحظه از واقعیت فرار می‌کنند. درست موقعی که باید ماموریت‌شان را انجام دهند و جوابی (مثلاً) به آدمی بدهند که روبه‌رویشان ایستاده، دارند از چیزی دیگر حرف می‌زنند. اما صدای این حرف زدن آن‌قدر بلند نیست که آدم روبه‌رویی هم بشنود، فقط ما هستیم که می‌شنویم. پس، اگر اغتشاش و به‌هم‌ریختگی‌ای در داستان هست، عمدی است. قرار بوده باشد. قرار نبود یک داستان خطی را بگیریم و برویم جلو. قرار بوده این خط داستانی را، هرجا که می‌شود، شکست. وقتی خط داستانی شکسته شد، یعنی می‌شود داستانی دیگر را شروع کرد، یعنی می‌شود این داستان را هم یک‌جا شکست، تا به داستانی دیگر برسیم. با این همه باید دوباره به این شکسته‌های داستان برگردیم.

دوتا نقل قول در داستان هست که می‌تواند برای آنها که از آن سر درآورند، مهم باشد. در واقع می‌تواند کلیدی باشد برای آنها تا نظر نویسنده را درباره چگونگی داستان‌گویی بدانند. اولی در صفحه ۱۳ کتاب آمده: «قصه‌ها را نباید ببینی، باید بسازی و بعد نگاهشان کنی.» و دومی که در صفحه ۵۸ نوشته شده است: «احمد فکر کرد بنویسد: حقیقت آن چیزی نیست که تو آن را می‌بینی، بلکه چیزی است که حسش می‌کنی.» خب، از ترکیب این دوتا، می‌شود به نتیجه‌ای قابل قبول رسید و کار خواندن رمان به گزارش اداره هواشناسی، آسان‌تر می‌شود. نیازی به توضیح این دو جمله نیست، چون معنای واضح و روشنی دارند و اساساً همه داستان، به یک معنا روی همین دو جمله بنا شده است. آدم‌های داستان، حتی وقتی چشم‌شان باز است، تماشا نمی‌کنند. واقعیت را خیال می‌کنند، چیزی را که جلوی روی آنها است، به چیزی تبدیل می‌کنند در ذهن خودشان و می‌رسند به این واقعیت، که چیزی به‌نام واقعیت وجود ندارد. هرچه هست، خیال‌های پراکنده‌ای است که نمی‌توان سر و سامانی به آن داد. خیال‌هایی که می‌روند، تا جای خود را به خیال‌های تازه‌تری بدهند.

به گزارش اداره هواشناسی. . . یک جور ادای دین هم هست، ادای دین به کتاب‌هایی محبوب، و از ابتدا تا انتها، چیزی (حتی در حد نام) از آنها پیش روی ما است. از این منظر، همه این داستان، شاید روایت شخصی‌شده همان داستان‌ها باشد. کسی به یاد می‌آورد آن کتاب‌ها، «واقعاً» درباره چه بوده‌اند؟ (منظور، داستان‌شان نیست.) حتی اگر هدف نهایی نویسنده، فقط ادای دین به آن کتاب‌ها و روایتی شخصی از آنها باشد، باز هم می‌شود کنجکاوی کرد و جوابی برای این سئوال پیدا کرد که چه شباهتی بین «آزاده خانم» (رضا براهنی)، «سلاخ خانه شماره پنج» (کورت وونه‌گات)، «اگر شبی از شب‌های زمستان، مسافری. . . » (ایتالو کالوینو)، «کودکی» (ناتالی ساروت) و «ناتور دشت» (جی. دی. سلینجر) هست؟ فکر می‌کنید نتیجه‌اش چه باشد؟

کتابی برای وجدان‌های آسوده

مرد خسته
طاهر بن جلون
ترجمه: سمیه نوروزی
نشر ققنوس
چاپ اول - ۱۳۸۴
تعداد: ۱۶۵۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

سام فرزانه: توصیه می‌کنم در روزی که رئیستان کار اضافی گردنتان انداخته و شما نمی‌خواهید آن کار را انجام دهید و اتفاقاً با همسرتان هم دعوا کرده‌اید و شپش در جیبتان پشتک و وارو می‌زند و نیم‌نگاهی هم به عشقی قدیمی دارید، کتاب «مرد خسته» را نخوانید. چون دست بر قضا آقای مراد که در این رمان قصه زندگی‌اش را برای شما تعریف می‌کند، همین موقعیت دردآور را دارد و مدام در پیله خود می‌پیچد. نمی‌داند که چطور از زیر کارهای غیرقانونی که رئیس و مرئوس‌اش از او می‌خواهند، در برود. نمی‌داند از همسرش که مدام بی‌پولی‌اش را بر فرق سرش می‌کوبد، چطور بخواهد که او را درک کند. نمی‌داند که چطور با درد بی‌پولی و بیماری دخترش بسازد و چطور چشمانش را به روی عشقی قدیمی ببندد. اگر توصیه می‌کنم که در این شرایط این رمان را نخوانید برای این است که می‌دانم در این شرایط شما چنان احساس همذات‌پنداری با داستان می‌کنید که همراه آن می‌روید تا آخر صد و شصت و چندمین صفحه رمان و کار دست خودتان می‌دهید. باور بفرمایید که نمی‌خواهم از آن رمان‌های پرسوز و گداز را به شما معرفی کنم. رمان داستان زوال همه پایمردی‌های «مراد» است. مرادی که تا آخرین سطرهای رمان یاد می‌گیرد کار غیرقانونی را برای آنکه در «اقتصاد موازی» (همان رشوه خودمان) دستی داشته باشد، انجام دهد. یاد می‌گیرد که به همسرش بی‌محلی کند. سرش داد بزند و به همه کولی‌بازی‌هایش بی‌اعتنا باشد. یاد می‌گیرد که چطور جیبش را پر کند و حتی برای مریضی دخترش کاری نکند. دست آخر هم یاد می‌گیرد که چطور به عشق قدیمی برسد. او را راضی کند و . . . شما که نمی‌خواهید مثل مراد همه این مشکلات را اینچنین حل کنید؟ اگر هم می‌خواهید که این راه‌ها را بروید مختار هستید. اما بدانید که شاید دچار پیسی شوید. یعنی اینکه رنگدانه‌های پوستتان گله به گله جمع شوند و کم‌رنگ، پررنگ شوید. باور بفرمایید که نمی‌خواهم از آن رمان‌های علمی تخیلی به شما معرفی کنم که طرف دچار بیماری‌های عجیب و اتفاقات نادر می‌شود. اتفاقاً می‌خواهم رمانی را به شما معرفی کنم که اگر آن را بخوانید با یک دوجین تمایلات بشری که حتماً پیش از این هم دیده‌اید روبه‌رو می‌شوید. تمایلاتی که در وجود تک‌تک ما پنهان است و گاهی سال‌ها با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم تا بتوانیم رویش سرپوش بگذاریم و بعد دست‌آخر از خودمان شکست می‌خوریم. بر خودمان لعنت می‌فرستیم که آرمان‌هایمان را زیر پا گذاشته‌ایم. و بعد کم‌کم به از دست دادن آرمان‌هایمان عادت می‌کنیم. «مرد خسته» روایت این کلنجار است. کلنجاری که شاید همه ما در زندگی چند باری آن را تجربه کرده‌ایم. مثلاً من و شمایی که همیشه زباله‌هایمان را در سطل‌های زباله می‌اندازیم، شاید یک‌بار پوست میوه‌ای را در جوی خیابان رها کنیم و تا مدت‌ها خودمان را بابت این کار غیراخلاقی ملامت کنیم. طاهربن جلون نویسنده فرانسوی مراکشی‌تبار در این رمان به زیبایی چنین حسی را برای ما بازسازی می‌کند. همه آن کلنجار رفتن‌ها و همه آن دل‌دل کردن‌های آدمی که می‌خواهد به سوی زندگی جدیدی گام بردارد. راوی داستان همان مردی است که دچار این واهمه‌ها است. او برای فرار از دست نگرانی‌هایش شروع کرده به نوشتن. این را در بخشی از رمان می‌گوید. روایت اول شخص به رمان کمک کرده که همه آن هذیان‌ها و درگیری‌های ذهنی به خوبی به چشم بیاید. فقط ای کاش نویسنده برای روایت اول شخص توضیحی نمی‌داد. نمی‌شود قبول کرد که آدمی همه آن کلنجارهای درونی‌اش را بنویسد و آدم دیگری شود و باز هم به نوشتن ادامه دهد. نوشتن از بدی‌هایی که داریم تا زمانی طبیعی است که به آن بدی‌ها عادت نکرده باشیم. اما زمانی که عادت کردیم، دیگر نمی‌توانیم دید انتقادی را همچنان به آن مسائل داشته باشیم. راستی این رمان را که خواندید به دو تا ریزه‌کاری حتماً توجه کنید: اولی آنجایی است که راوی دیگر جنگلی در اطراف شهرش نمی‌بیند و این از برکات همان رشوه‌گیری‌ها است و دومی آنجا که عشق قدیمی به‌رغم همه مخالفت‌هایش با شیوه جدید زندگی با همه مسائل کنار می‌آید. همه کس با همه چیز کنار می‌آید و این مراکش است که از بین می‌رود.

ستایشی از انسان و تفکر

مجموعه آثار اوژن یونسکو (جلد ششم)
ترجمه: سحر داوری
نشر تجربه
چاپ اول - ۱۳۸۴
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۷۰۰ تومان

بهرنگ رجبی: جلد ششم از مجموعه آثار یونسکو هم بالاخره درآمد. طبق برنامه‌ریزی اولیه و قول و قراری که ناشر در ابتدای راه با خوانندگانش گذاشته بود، این جلد احتمالاً باید سه چهار سالی پیش‌تر درمی‌آمد و مجموعه الان دیگر - نم‌نم - به پایان می‌رسید. اما گرفت و گیرهای نشر تجربه نه‌فقط این یکی، که همه کتاب‌ها و برنامه‌های این انتشارات را عقب انداخت. نشر تجربه از نیمه‌های دهه هفتاد تصمیم گرفت در کنار مجموعه «تجربه‌های کوتاه»اش (که شامل نمایشنامه‌های تک‌پرده‌ای و قصه‌های کوتاه می‌شد) دو سه مجموعه دیگر نیز راه بیندازد که جدی‌ترین و فکرشده‌ترین‌شان همین انتشار مجموعه آثار نویسندگانی برگزیده بود. این فکر اما در آن زمان ایده نوآمده‌ای نبود. مدیر نشر تجربه - حسن ملکی - که خود مترجم و ویراستاری پرکار و صاحب‌نام است، از چند سال پیش‌تر در کنار دو تا از دوستانش - خشایار دیهیمی و آرمان امید - مجموعه‌ای راه انداخته بودند به‌نام «نسل قلم». هر کتاب این مجموعه دربرگیرنده ترجمه یک مدخل از دایره‌المعارفی جامع و معتبر در حوزه ادبیات و علوم انسانی بود که به زندگی و آثار نویسنده‌ای می‌پرداخت، به ضمیمه کتاب‌شناسی فرنگی و فارسی آثار آن نویسنده و یک نمایه. در مقدمه کتاب‌ها آمده بود که همین گروه اندیشه انتشار مجموعه کامل یا برگزیده‌ای از آثار هرکدام از آن نویسندگان را نیز در سر دارند و به‌محض مهیا شدن شرایط این مجموعه را نیز آغاز خواهند کرد. در نیمه‌های دهه هفتاد دیگر آن جمع پراکنده شده بودند اما یکی‌شان که حالا مدیر یک انتشارات شده بود - همین نشر تجربه - تصمیم گرفت در کنار تداوم دادن پرافت‌وخیز مجموعه «نسل قلم» آن فکر قدیمی را نیز به عمل درآورد. حسن ملکی خودش دانش‌آموخته تئاتر است و حالا که یک تنه می‌خواست این کار را بکند طبیعی بود به سراغ نویسندگان تئاتری برود. در همان اوایل کار نشر تجربه مراحل ابتدایی انتشار این مجموعه انجام شد، مترجمان آمدند، دو طرف قراردادها را امضا کردند، شیوه و قطع کار مشخص شد و یک‌سالی بعدتر از همه اینها جلدهای نخست تعدادی از مجموعه‌ها - با فواصل زمانی اندک از یکدیگر - بیرون آمدند: مجموعه‌های آثار آرتور میلر، هنریک ایبسن، اوژن یونسکو و آیسخولوس. کمی بعدتر مجموعه پنجم هم اضافه شد: ژان ژیرودو. آثار همه از زبان اصلی ترجمه می‌شدند و از صافی ویرایشی سختگیرانه هم می‌گذشتند. دوتا از مجموعه‌ها اما در همان جلد نخست به بن‌بست رسیدند. مترجمان آثار ایبسن و آیسخولوس - هرکدام به دلایلی - از ادامه کار منصرف شدند؛ و بنابراین ماند سه دوره. نشر تجربه بسیار به این مجموعه‌ها امیدوار بود، تا جایی که حتی مجموعه‌هایی دیگر را نیز به مترجمانی سفارش داد - از جمله آثار ژان آنوی و جان آزبورن را مثلاً. اما به دلایلی که هنوز هم هیچ‌کدام‌شان قطعی نیستند، مجموعه موفقیتی را که برایش پیش‌بینی شده بود نیافت. میزان استقبال کم‌تر از حد انتظار بود - به‌رغم این که فقط تعداد دانشجویان تئاتر در ایران چند برابر شمارگان این کتاب‌هاست. کسانی دلیل این ناکامی را قطع کتاب‌ها می‌دانستند، کسانی طرح و یونیفورم جلدشان، کسانی رسم‌الخط عجیب‌وغریب نشر تجربه و کسانی هم چه بسیار علت‌های دیگر برمی‌شمردند. اما تنها این را می‌توان با قطعیت گفت که بدین ترتیب روند کار نشر تجربه کند شد، آثار آزبورن و آنوی با وجود آن‌که تعداد بسیاری‌شان ترجمه شده و آماده است حتی جلد نخست را هم به خود ندیدند، و بالطبع سفارش مجموعه‌های جدید هم متوقف شد تا امسال، که انگار نشر تجربه، دوباره قامت راست کرده و می‌خواهد انتشار مجموعه‌هایش را دوباره روی روال بیندازد. جلد ششم از مجموعه یونسکو طلیعه‌ای است بر این اراده و گویا جلدهای پنجم آثار میلر و ژیرودو نیز در راهند. ایده انتشار مجموعه آثار یک نویسنده همیشه موافقان و مخالفانی داشته است. کسانی بر این مبنا که داشته‌های ما از ادبیات و آثار شرق و غرب بسیار اندک و محدود است، انتشار چنین مجموعه‌هایی را مبارک می‌شمرند و معتقدند از گذر همین آشنایی با نخبگان و آثارشان است که می‌توان به درک و شناخت آن فرهنگ‌ها رسید. اما استدلال مخالفان مجموعه‌های آثار نیز بر همین مبنا است. اینان برآنند در وضعیت فعلی و با این فقر وحشتناک منابع ترجمه‌شده، بهتر است در مورد هر نویسنده به ترجمه و انتشار بهترین آثارش اکتفا کرد و سپس به نویسنده و نویسندگانی دیگر پرداخت تا بتوانیم در مدت زمانی نه چندان طولانی به حدودی از آنچه ضروری است دست یابیم؛ پس از رسیدن به این شرایط است که بعد می‌توان به مجموعه‌های آثار هم فکر کرد. این تضاد آرا هیچ‌گاه به نتیجه‌ای قطعی نمی‌رسد اما یک نکته را درباره مجموعه‌های آثار نمی‌توان نادیده گرفت؛ این‌که چنین مجموعه‌هایی - بد یا خوب - ستایشی‌اند از انسان و تفکر و برآمده از ایده‌ای یکسر اومانیستی. این مجموعه‌ها منادی منحصربه‌فرد بودن اندیشه‌اند، این‌که هر اندیشه و نگرشی به جهان تنها به میانجی کلیت و فهم مسیر و اوج و فرودهای آن قابل درک - و سپس داوری - است. فرم این مجموعه‌ها همیشه گوشزدمان می‌کند که انسان‌ها از آثار مهمتر و آدمی از هنر بلندمرتبه‌تر است. با این مجموعه‌ها ما به دیدار اندیشه‌هایی می‌رویم متعلق به آدم‌هایی با همه مشخصات ویژگی‌های نوع بشر و به کشف ضعف‌ها و قوت‌ها و تناقضات و دستاوردهای هر آدم و هر اندیشه در زمانه و شرایطی خاص می‌رسیم. و این هیچ حاصل کمی نیست به‌خصوص برای مایی که همیشه گرفتار ایده‌های کلی و آرمان‌های نیازموده بوده‌ایم. حالا این جلد ششم آثار یونسکو منتشرشده که شامل دو تا از مشهورترین نمایشنامه‌های او است: «تشنگی و گشنگی» و «درس». پنج جلد قبلی هم هر کدام دو نمایشنامه در خود داشتند: جلد یکم: «مکبث» و «بداهه‌گویی آلما»، جلد دوم: «آدم‌کش» و «شاه می‌میرد»، جلد سوم: «عابر هوایی» و «کرگدن»، جلد چهارم (که استثنای این مجموعه است با سه نمایشنامه): «ژاک یا اطاعت» و «آینده در تخم‌مرغ‌هاست» و «مستاجر جدید» و جلد پنجم: «آوازخوان طاس» و «صندلی‌ها». یعنی تا بدین‌جا سیزده تا از نمایشنامه‌های یونسکو به ترجمه خانم سحر داوری منتشر شده‌اند. دیگر دوره آثار نشر تجربه مجموعه نمایشنامه‌های میلر است به ترجمه خود آقای ملکی که تا به‌حال چهار جلدش درآمده: «سقف کلیسای جامع» و «خطر: خاطر» (که خودش شامل دو نمایشنامه کوتاه است: «کلارا» و «چیزی یادم نمی‌آید») در جلد یکم، «همه، پسران من» و «مرثیه‌ای برای یک خانم»، در جلد دوم، «چشم‌اندازی از پل» و «آخرین یانکی» در جلد سوم، «نوعی داستان عاشقانه» و «قیمت» در جلد چهارم. جلد پنجم این مجموعه هم انگار آماده و در راه است. این مجموعه‌ها دروازه‌های پیشاروی مایند برای ورود به هزارتوی پیچیده ذهن و اندیشه تعدادی از بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین نویسندگان و متفکران سده گذشته. و از آنجا که چنین فرصت‌هایی در این جایی که ما هستیم خیلی کم پیش می‌آیند، به نظرم بد نیست از دروازه عبور کنیم و پا به درون بگذاریم.

مرور

نمایشگاه نوزدهم و حواشی آن

این کتاب‌ها را بیرون بفروشید

شیما بهره‌مند

مسلماً هر ناشری کتاب‌هایی را به نمایشگاه می‌آورد که مجوز گرفته‌اند اما یکی از اتفاقاتی که در نمایشگاه کتاب هر سال روی می‌دهد جمع‌آوری کتاب‌هایی است که مجوز دارند اما در نمایشگاه توقیف می‌شوند.

از این دست کتاب‌ها امسال «تصویرها» اثر اینگمار برگمن از نشر دیگر، «شازده احتجاب» و «جمعه بازار» نوشته هوشنگ گلشیری از نشر نیلوفر و کتاب‌های دیگری در حوزه اندیشه و تاریخ از غرفه‌ها جمع‌آوری شدند. گفته می‌شود که این اقدام در راستای ضوابط نمایشگاه بوده است اینکه ناشران باید تنها کتاب‌های چاپ شده در سه سال گذشته خود را به نمایشگاه بیاورند.

اما برخی از ناشران معتقدند که چنین قانونی در مقررات اعلام شده امسال نبوده است. چنین قانونی سال‌ها است که قرار است در نمایشگاه کتاب اجرا شود اما در تمام این سال‌ها خبری از اجرای آن نبوده است و اینکه اگر قرار است این قانون رعایت شود باید ناشران از پیش از وجود چنین قانونی باخبر باشند و دیگر اینکه اگر بنا است قانون‌شکن‌ها مجازات شوند (کتاب‌هایشان جمع‌آوری شود) و قانون اجرا شود باید الزام رعایت قانونی برای همه ناشران باشد و با تمام ناشران یکسان رفتار شود.

اما شهلا لاهیجی مدیر نشر روشنگران درباره این قانون می‌گوید، این قانون در ضوابط نمایشگاه بوده است و ناشرانی که چنین ادعایی د